

نمایشنامه غدیر (۲)

صحنه : معلم وارد شده و بچه ها جواد و محمد و جعفر به احترام معلم بلند می شوند ... معلم می گوید :

معلم : جواد امروز تمرین نمایش غدیر ۲ را با تو شروع می کنیم ... چطوره ...

جواد : آقا من کم تمرین کرده ام ...

معلم : عیبی نداره ... یک دور خوانی می کنیم بعدش ... اگر تو عقب بودی دوباره دور خوانی می کنیم ...

جواد : نه آقا بایک دور خودمو می رسونم ...

معلم : خوب پیامبر اعظم در حال احتضار و وداع است و می فرماید که بخوان ... اشاره به جواد جواد : به برادرم علی بگو بیاید ...

معلم : جعفر ... بخوان ... کجایی هیچ معلوم است

جعفر : بله آقا ... ببخشید ... علی (ع) آمده و رسول خدا او را در آغوش گرفته و اسرار الهی را به او می گوید ... گویی هزار باب علم را می آموزد که از هرباب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

معلم : شما نفش حضرت امیر (ع) را بخوان توضیحات رامن خودم می خوانم

جعفر : پیامبر اکرم سر مبارکش را به دامن حضرت علی (ع) گذاشته و می فرماید : نزدیک است امر خداوند نازل شود

معلم : آن گاه فرمود

جعفر : پیامبر اکرم فرمودند : مرا به قبله بخوابان و پس از مرگم مباشر

تجهیز من بشو و بر من نماز بخوان و مرا در خانه خودم به خاک بسپار

معلم : آنگاه برای دقایقی حضرت علی (ع) به بیرون از خانه رفتن و حضرت رسول اعظم (ص) به راز و نیاز با خدا خویش پرداختند و حضرت زهرا (س) با دیدن این صحنه ها بشدت گریه کرده و خود را به روی پیامبر خدا انداخته و پیکر پدر را می بوسد و می بوید و می فرماید محمد تو حضرت زهرا (س) را بخوان

محمد تو حضرت زهرا (س) را بخوان

محمد : و ابّا یا رسول ا... پدر جان ... دخترت را تنها می گذاری ...

جعفر : پیامبر خدا می فرمایند :

معلم : صبر کن ... تو نمایش باید فقط نقش را بازی کنی فقط نقش ها را بگید حالا در تمرین اشکالی ندارد ... می فرماید و از این احترامات بگوئید و بگذارید

جعفر : پیامبر اعظم (ص) دخترش را به سینه چسبانده و فرمودند دخترم صبر کن اوّل کسی که از اهل بیت به من ملحق می شود تو هستی ...

معلم : جعفر داری گریه می کنی ...

جعفر : آقا ... آخه مادرم مدتی است در بستر بیماری است به بیماری سختی گرفتار شده ... خوب در این ماه صفر خیلی دعا کردم و خواندم سختی های مادرم حضرت زهرا (س) خیلی بزرگ و عظیم و دردناکه

معلم : قبول دارم ... اما هم مادر شفا می گیرد و هم خدا به تو کمک خواهد کرد خوب ما بقی داستان ... نوبت خودمه

معلم : حضرت زهرا کم آرام گرفت و سکوت کردند و تا اینکه صدای کوبیدن درب آمد ... آن حضرت درب را باز کرده فرمودند

محمد : حال پدر وخیم است برو زمان دیگر بیا

معلم : بار دوّم و سوم درب را کوبیدن و باز هم حضرت زهرا (س) همین را تکرار کردند تا اینکه رسول خدا فرمودند

جعفر : دخترم برو درب را باز کن آن ملک الموت است که از هیچ کس اجازه نگرفته و نمی گیرد ...
مگر از پدرت

معلم : قابض الارواح وارد منزل شدند و سلام کرد و گفتند

معلم : ای رسول خدا ... خدایت سلام می رساند و می فرماید اگر مشتاق جوار ما هستی تسلیم شو
و آن حضرت فرمود :

جعفر: راضی ام به رضای خالق خود (و جعفر بغض می کند)

معلم : ملک الموت روح آن بزرگوار را از قدم تا زانو قبض کرد و آن حضرت دست های خود را به
آسمان بلند کرده و فرمودند:

جعفر : بار الها امت من ضعیف هستند روح آنها را آسان بگیر

معلم : عزرائیل روح پاک آن حضرت را تا سینه اش قبض کرد ... آن حضرت عرض کرد

جعفر : (با حالت بغض و گریه) ... بارالها امت من گناه کارند به آنها رحم کن ...

معلم : خطاب رسید ای حبیب من آن قدر به تو بخشم که خشنود شوی

معلم : (در حال گریه) آن گاه قابض الارواح روح پیامبر را قبض کرد و پیامبر به رحمت ایزدی
نائل گشت ...

جواد : آقا شما گفتید که حضرت علی (ع) پیامبر را غسل داده و کفن کردند .

معلم : بله با ۳ پارچه کفن کرده و برایشان نماز خواندند و در خانه پیامبر بنا به وصیت آن حضرت
قبری کنده و دفن نمودند.

جعفر : آقا در ثواب زیارت آن حضرت مطلبی اگر هست بفرمایید

معلم: در ثواب زیارت بسیار شنیده ام ولی از جعفر بن سد روایت شده که رسول خدا به حضرت
علی (ع) فرمودند ... کسی که مرا در حیات و بعد از موت زیارت کند ... و تو را زیارت نماید اشاره
به امیر مومنان (ع) جایگاهش در بهشت برین خواهد بود...

محمد : آقا در اردو که رفته بودیم گفتید پیامبر در کودکی پدر و مادرش را از دست داد ... آن خانمی که از پیامبر نگهداری می کرد نامش ... نامش یادم رفته ... چه بود

معلم: اشکالی ندارد گفتم مادر حضرت علی (ع) فاطمه بنت اسد بوده

جواد : آقا من نشینده بودم ...

معلم : فاطمه بنت اسد از پیامبر خدا نگهداری کردند و بسیار به پیامبر محبت کردند ...

جعفر :مادرم می گفت هنگام دفن حضرت فاطمه بنت اسد پیامبر خدا لباس خودشان را داده به تن ایشان کنند و فرمودند لباس خودم را دادم تا خداوند متعال لباس بهشتی به تن او بپوشاند

معلم : آنقدر پیامبر خدا به مادر حضرت علی (ع) احترام می کردند که گویی ایشان را مادر خودشان می دانستند ... پیامبر قبل دفن میت داخل قبر شدند و فرمودند در داخل قبر مادرم فاطمه بنت اسد می خوابم تا خداوند قبر ایشان را گشایش داده تا از فشار قبر ایمن باشد.

جواد : آقا پیامبر حضرت علی (ع) را خیلی دوست داشته اند ...

معلم : البته ولی نگو که محبت به حضرت فاطمه بنت اسد به خاطر ایشان بوده ... چون واقعاً فاطمه بنت اسد در حق پیامبر مادری کرده بودند .

محمد : آقا وقتی پیامبر با دست خودشان قبر آن حضرت را کردند و در میان قبرش خوابیدن جناب عمر بن خطاب چه گفته بودند.

معلم : پیامبر خدا هفتاد بار تکبیر گفتن – وقتی با چشم گریان از قبر آن بانوی بزرگوار بیرون آمدند عمر گفت ای رسول خدا تا به حال ندیده بودم که برای کس دیگری این کار کرده باشید

جواد : پیامبر خدا چه فرمودند ... آیا جواب عمر را دادند

معلم : بله که دادند فرمودند این بانو بعد از مادر از من حمایت می کرد و بیشتر به من حق مادری دارد ...

خوب بچه ها برای امروز کافیه ... باید برویم عیادت مادر جعفر

جعفر جان به خانواده ات اطلاع دادی

جعفر : بله آقا ... پدرم گفت قدم همه مهمانان بر روی چشمم ... تشریف بیاورند ...

معلم : می رویم انشا ا... در آینده با زبان نمایش و تئاتر و هنر تلاش کنید معارف دین و قرآن را بیشتر از گذشته به مردم معرفی کنید ...

برویم عزیزانم ...

والسلام